



انزو تراورسو درباره وضع فعلی چپ و چشم‌اندازهای آینده:

## چپ قرن بیست و یکم ضد سرمایه‌داری خواهد بود

ترجمه: علی سالم

انزو تراورسو، استاد دانشگاه کرنل آمریکا و از جمله روشنفکران انتقادی اروپا، در گفت‌وگوی زیر به وضع کنونی چپ و رابطه آن با شکست‌های گذشته خود می‌پردازد. او به چهار الگوی چپ قرن بیستم اشاره می‌کند و معتقد است هیچ یک از این الگوها دیگر عملی نیستند. بنابراین بازسازی چپ منوط به کنار گذاشتن این الگوها و ارزیابی شکست آنهاست.

\*\*\*

### - وضع امروز چپ را در فرانسه چگونه ارزیابی می‌کنید؟

وضع چپ هم در فرانسه و هم در جاهای دیگر بد است ولی ناامیدکننده نیست. چند نشانه وجود دارد که نشان‌دهنده آغاز یک حرکت است، فرایندی مولکولی که هنوز نطفه آن بسته نشده است. فرانسه هم دستخوش همان تکاپویی است که چپ را در اروپا و ایالات متحده تحت تاثیر قرار داده است.

### - آیا مخالف این تصویرید که چپ مرده؟

چپ نمرده ولی هنوز از پس غلبه بر شکست‌های قرن بیستم برنیامده، این شکست‌ها الگوهایی به جا گذاشته‌اند که دیگر عملی نیستند. من به چهار مورد از این الگوها اشاره می‌کنم. اول از همه، چپ در مقام نیرویی انقلابی که تجسم آن کمونیسم است و به تسخیر قدرت در چارچوبی شبه‌نظامی می‌اندیشد. دوم، کمونیسم به عنوان یک نظام قدرت، «سوسیالیسم واقعا موجود»، که در اواخر دهه ۱۹۸۰ فروپاشید. ما هنوز داریم هزینه این میراث را می‌دهیم که تحمل آن بسیار سخت است، چون خود ایده یک جامعه متفاوت از اعتبار افتاده است. یک جریان سومی هم در چپ داریم، چپ مدافع مبارزات جهان سوم که امروز چپ ضداستعمار نامیده می‌شود. این جریان مردم مستعمره‌ها را به سوژه‌های تاریخی تبدیل کرده ولی در ضمن سرخوردگی سختی

را تجربه کرده است. این الگو دیگر کار نمی‌کند، و شاهد آن هم بهار عرب در سال ۲۰۱۱ که این الگو را کنار گذاشت. نهایتاً، چهارمی چپ سوسیال دموکرات که با دست‌یافتن به پیروزی‌های اجتماعی در یک چارچوب دموکراتیک توانست بدیل موثری در برابر کمونیسم باشد. ولی اگر ترازنامه گذشته را بررسی کنیم جنبه انگل‌وار آن برای من واضح است. این جریان توانست نقش انگل‌وار خود را ایفا کند چون سرمایه‌داری مجبور بود در برابر تهدید کمونیستی به خود چهره انسانی بدهد. همین که تهدید کمونیسم از بین رفت سرمایه‌داری حالت نولیبرال و لجام‌گسیخته به خود گرفت، و نابرابری‌ها به حد انفجار رسید، حال آنکه سوسیال دموکراسی به ته خط رسیده و سوسیال لیبرال شده است.

### - آیا چپ باید از گذشته خودش ببرد؟

باید بر آن غلبه کند، یعنی به جای انکار گذشته بر تاریخ خود تأمل انتقادی کند. همه جنبش‌هایی که در ۱۰ سال گذشته سر برآورده‌اند - اشغال وال استریت، جنبش خشمگینان، سیریزا، شب‌خیزان - در این نکته مشترکند که از نو یک حساسیت آناارشیستی یا اختیارگرا یافته‌اند که در قرن بیستم حاشیه‌ای بود. این حساسیت خود را در سازماندهی افقی دموکراسی مستقیم، رد دم‌دستگاه‌های قدیمی سازماندهی، لذت‌بردن از کنش جمعی، جستجوی «شکل‌های جدید زندگی»، و در ضمن بی‌اعتمادی زیاد به هر شکلی از نمایندگی سیاسی نشان می‌دهد. همه اینها تجاری غنی، خلاق و جذاب ایجاد کرده که می‌تواند در زمان مناسب چیزی نو تولید کند، ولی در حال حاضر همچنان آزمایشگاه‌هایی‌اند زودگذر و مجزا از یکدیگر.

### - امروزه حس می‌کنیم اندیشه‌های محافظه‌کارانه یا حتی ارتجاعی مسلط شده‌اند. آیا در جوامع غربی هنوز می‌توان چپ بود؟

بله، حتی اگر سخت باشد. نولیبرالیسم به مراتب فراتر از یک سیستم اقتصادی است: یک الگوی انسان‌شناختی است بر مبنای سوددهی، فردگرایی، رقابت، شی‌ءوارگی مناسبات اجتماعی، و خصوصی‌سازی امیال. نولیبرالیسم سوسیال دموکراسی را در خود جذب کرده، همان سوسیال دموکراسی که نولیبرالیسم را کاملاً درونی کرده، و کمونیسم را در مقام بقایای دوران گذشته به محاق برده است. در این زمینه، غالباً راست افراطی به بیماری ریشه‌ای جامعه جهت می‌دهد و همواره دستورالعملی قدیمی

خود را از نو عرضه می‌کند: پیدا کردن یک سپر بلا، اقتدارگرایی، بازگشت به حاکمیت ملی و بستن مرزها... نتیجه آن ارتجاع، موج‌های بیگانه‌هراسی و نژادپرستی در کل یک قاره است. در ایتالیا ما اکنون یک ائتلاف دورگه هیولاوار داریم، با ترکیبی از سیاست‌های بیگانه‌هراس نسبت به پناهجویان و سیاست‌های اجتماعی که در اصل چپ خیلی وقت پیش باید پیاده می‌کرد. ناگهان چپ درمی‌یابد توان حرکت ندارد و محبوب هم نیست.

## - آیا با این نظر موافقید که چپ درک خود را از خیر عمومی را از دست داده چون به مبارزات هویتی در طرفداری از اقلیت‌ها چسبیده؟

مبارزات چپ در طرفداری از اقلیت‌ها بجا بود، آنها پیشروی‌های مهمی کردند که نباید انکارشان کرد، با اینکه من آنها را «هویت‌محور» تعریف نمی‌کنم. ولی این هم درست است که آنها اغلب در سیاست‌های اجتماعی پسرفت کرده‌اند. سخنوری درباره حقوق بشر تنها زبان چپ «مابعدایدئولوژیکی» شده و بارها و بارها بهانه‌ای بوده برای سیاست‌های ضداجتماعی آن. اتحادیه اروپا این دررویی را تبدیل کرده به یک هنر زیبا - از یک طرف یونان را گرسنه نگه می‌دارند و از آن طرف مراسم یادبود هولوکاست برگزار می‌کنند؛ از یک طرف از حقوق بشر دم می‌زنند و از طرف دیگر مرزها را به روی پناهجویان می‌بندند. نتیجه برجیدن حقوق اجتماعی و سربرآوردن بیگانه‌هراسی است. در این زمینه، این ایده که با دفاع از اتحادیه اروپا جلوی پوپولیسم توده‌ای و راست افراطی را بگیریم مثل این است که از آتش‌افروزان بخواهیم آتش را خاموش کنند. چپ‌هایی که در کشور اروپایی در رأس کارند در هیچ‌یک از این کشورها نتوانسته‌اند گفتاری ایجاد کنند که درباره مهاجرت حقیقت را بگوید.

## - برخی خواهان بازگشت به جمهوری خواهی‌اند. آیا این راه حل مناسبی است؟

فکر نمی‌کنم. مگر اینکه به سرچشمه‌های جمهوری خواهی فرانسوی بازگردیم. اگر جمهوری خواهی به معنای جمهوری ۱۷۹۲، یا ژوئن ۱۸۴۸ یا کمون پاریس باشد بله. این یک سنت جمهوری خواهی است که باید از نو کشف شود. در قرن نوزدهم، ایده‌هایی شکل جمهوری به خود گرفت. بعد از آن جمهوری استعماری و ملی‌گرا شد... امروز، وقتی مارین لو پن و لوران ووکیه [رهبر حزب جمهوری خواه] خود را جمهوری خواه می‌خوانند، به نظرم چپ فرانسه نمی‌تواند بر این مبنا خود را احیا کند. اساسا

دو نوع جمهوری خواهی داریم: یکی لیبرال، که مظهر آن مکرون و جریاناتی در حزب سوسیالیست‌اند که دنباله‌رو اویند، و دیگری «ملی‌گرا»، که از راست تا چپ را در بر می‌گیرد، البته آن دسته از چپ‌ها که به حاکمیت ملی اعتقاد دارند، مثل حزب کمونیست فرانسه و ملانشون. اینجا ابهامات زیادی وجود دارد. از نگاه من، سنت جمهوری خواهی ملی‌گرا مانع اصلی احیای چپ است.

### - چپ برای بازسازی خودش باید چه کار کند؟

اولین پیش‌شرط این بازسازی ارزیابی شکست‌های انباشته‌شده است. از این وظیفه نباید چشم پوشید. باید شکل‌هایی بیابیم تا تجارب منقطع چند سال گذشته و نظرات انتقادی مربوط به آنها را به یکدیگر انتقال دهیم و با هم در میان بگذاریم. من معتقد به بازسازی دستگاه‌های سازماندهی قدیمی نیستم. ممکن است اینها گاه و بیگاه به کار انتخابات بیایند، ولی فقط همین نه بیشتر. این بازسازی باید از پایین، از شهروندان، شروع شود.

### - و این جنبش باید چه نظرات جدیدی داشته باشد؟ آیا چشم‌انداز این جنبش یک انقلاب بوم‌شناختی است؟

به نظرم چیزی که گاه درهم‌تنیدگی روابط اجتماعی جنسیتی، طبقاتی، قومی، مذهبی و جنسی (اینترسکشنالیتی) نامیده می‌شود دستاوردی از فرهنگ چپ در قرن بیست‌ویکم است. مسأله نابرابری‌های اجتماعی عمیقاً در پیوند است با مسأله تبعیض و بیگانه‌هراسی، و تصور هر الگویی از یک جامعه بدیل که به مسأله بوم‌شناختی واقعی نهنده محال است. همه این مسائل وابسته به هم‌اند و باید به یکدیگر پیوند بخورند، ولی نه به شکل سلسله‌مراتبی. ما نمی‌توانیم برای رفع فقر از رشد اقتصادی حمایت کنیم و حل مسائل بوم‌شناختی را واگذار کنیم به بعدها.

### - در این رنسانسی که در راه است جوانان چه نقشی دارند؟

در این مورد تفاوت نسبتاً چشمگیری بین ایالات متحده و فرانسه می‌بینم. در فرانسه، فعالان جنبش شب‌خیزان یا زاد (ZAD)، جریان‌هایی که نسل‌های جدید را بسیج کردند، مطلقاً هیچ علاقه‌ای به سیاست سنتی نشان نمی‌دهند. ولی در

ایالات متحده، از دل جنبش اشغال وال استریت برنی سندرز درآمد. جنبش جوانانی که خود را سوسیالیست‌های دموکراتیک تعریف می‌کنند و گاه انتخابات را از حامیان پیر و فرتوت همین سیاست‌ها می‌برند اثبات بلوغ سیاسی آنهاست. این جریان در ضمن نیروی خود را از یک تفکر انتقادی زنده و خلاق می‌گیرد که به تدریج از فضای دانشگاه‌ها فراتر می‌رود. رابطه این جریان با سازمان‌های سیاسی سنتی ابزاری و سودمند است، چون هیچ‌کس توهمی درباره ماهیت حزب دموکرات ندارد. از آن طرف، در چپ فرانسه، دو گرایش متضاد می‌بینیم. از یک‌سو، یک گرایش «ضد-سیاسی»، و از سوی دیگر، یک سیاست تابع نهادهای جمهوری پنجم، با احزابی که مظهر آن یک رهبر کاریزماتیک است و سازماندهی آن معطوف به انتخابات ریاست‌جمهوری.

### - آیا امروزه چپ در حال ابداع شکل‌های جدیدی از مشارکت سیاسی است؟

بگذارید به شهردار بارسلونا، آدا کولائو، اشاره کنم. او از طریق یک‌جور مجلس مؤسسان چپ‌های کاتالان انتخاب شد که متشکل است از مجموعه جنبش‌ها و سازمان‌هایی که با حفظ استقلال خویش گردهم آمده‌اند. نامزدی او نتیجه توافقی بین دستگاه‌های مختلف نبود، بلکه این دستگاه‌ها مجبور شدند به بسیج مردم از پایین واکنش نشان دهند. این موضوع نشان می‌دهد که می‌توان بر شکاف میان تجاربی که جذاب ولی از نظر سیاسی بی‌ثمرند و سیاست در شکل سنتی کسب قدرت غلبه کرد.

### - شکل و شمایل فکری، سیاسی و فرهنگی چپی که دوباره از خاکستر خود متولد می‌شود چگونه خواهد بود؟

من به چپی باور دارم که دو قرن تاریخ خود را بپذیرد و در عین حال به صورت انتقادی از گذشته خود بگسلد. باید هسته‌های بخش این تجربه‌ها را نجات دهیم. چپ برای اینکه دوباره متولد شود نیاز دارد به اتوپیا‌های جدید که فقط می‌تواند از اعماق جامعه برخیزد.

### - آیا دلیلی می‌بینید کسانی که خود را چپ می‌دانند امیدوار باشند؟

البته! من اصلا اهل کناره‌گیری نیستم. ما در یک عصر گذار بسر می‌بریم که خود را دائمی جا می‌زند. جهان قرن بیستم مرزهای ژئوپلیتیکی و ایدئولوژیکی را تثبیت کرده بود، ولی خصلت عصر ما ابهام و مرزهای مغشوش در همه حیطه‌هاست. از این جهت از یک چیز مطمئنم. چپ قرن بیست و یکم ضد سرمایه‌داری خواهد بود. چپ قرن بیست و یکم نظام اقتصادی-اجتماعی مسلط را که در حال مصرف سیاره زمین است از ریشه زیر سؤال می‌برد. آیا این چپ آتی خود را کمونیست، سوسیالیست یا آنارشیست می‌نامد؟ آیا هنوز خود را «چپ» می‌خواند؟ نمی‌دانیم. این چپ باید تجربه‌های سال‌های اخیر را تلفیق کند و امیدهای جدیدی بپرورد. عناصر پراکنده بسیاری هنوز شکل نگرفته‌اند. فعلا باید با این جریان همراه شویم.

منبع: [ورسو](#)